

رسالت (عصمت رسولان)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

مرحله ثانیه خلوص که همان مرحله عصمت است که عصمت ربانیه است، بعد از مرحله خلوص بشری است که عصمت بشریه است. «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱ امر به اخلاص بشری است در بُعد بشری تا حدّ توان. خداوند امر فرموده است تا آنجا که توان ما و امکان ما است، عارف رب و عابد رب باشیم. «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۲ «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»^۳ «حَقَّ تَقَاتِهِ» در بُعد «مَا اسْتَطَعْتُمْ» است و چون درجات استطاعت در تقوی الله فرق می‌کند، درجات «حَقَّ تَقَاتِهِ» نیز فرق می‌کند. شخص مکلف تمامی امکانات فعلیه و امکانات مستقبله را که می‌تواند ایجاد کند، باید استخدام کند از برای به دست آوردن معرفه الله و عبادة الله و تقوی الله تا آنجا که امکان دارد، و خداوند در تمام مراحل به او کمک و تأیید می‌کند.

این مرحله اولای اخلاص است و میان مؤمنین، آن‌که اخلص است و آن‌که «مَا اسْتَطَعْتُمْ» را در بُعد امکان بشری و در بعد توفیق ربانی مقرر کرده است، بعضی از آن‌ها را پروردگار عالم مُخْلِص می‌کند «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ»^۴، اخلاصی که بشر در بُعد تکلیف، منهای وحی نبوتی و نبوتی و رسالتی می‌تواند بکند، اخلاص در بُعد از بین بردن تقصیر است، تقصیرها به طور کلی محو گردد، تقصیر در بُعد معرفت فطری و عقلی و معرفت به دلالت

۱. غافر، آیه ۱۴.

۲. تغابن، آیه ۱۶.

۳. آل عمران، آیه ۱۰۲.

۴. ص، آیه ۴۶.

شرعی و به وسیله عبادات و مجاهدت‌ها، باید مکلف جدّیت کند که تقصیر در کل این ابعاد از بین برود، اما قصور احیاناً باقی است و احیاناً قصور هم به توفیق الهی از بین می‌رود.

آنچه به طور مطلق می‌تواند منهای اخلاص ربانی از بین برود، تقصیر است بقول مطلق، و آنچه بعضاً بله و بعضاً نه، قصور است. قصورها، نادانستگی‌ها، نارسایی‌ها و کندی‌هایی که در غیر جهت تقصیر از برای مکلف فی سبیل الله و از برای سالک الی الله پیدا می‌شود، بعضی از قصورها هم چون اخلاص بسیار بالا است، از بین می‌رود، ولیکن هر قدر اخلاص بشری در ابعاد معرفتی و عبودیتی و تقوایی بالا رود، مادامی که اخلاص ربانی و عصمت ربانیه به این اخلاص بشری ملحق نگردد، کل قصورها از بین نمی‌رود. از بین رفتن کل قصورها مقام رسالت است، امانت است، نبوت است، مُطاعیت است، هدایت مطلقه است، سنت رسولیه و رسالیه است که این نیازمند به اخلاص ربانی است.

در پله اول که انسان و موفق‌تر شد، موفق شد که سلمان و ابوذر و مقداد و مالک اشتر و امثال آن‌ها شد، موفق‌تر شد که ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) گردید منهای وحی. بُعد اول، مرحله کامله ایمان است که عصمت ربانیه به آن توجه نمی‌کند؛ چون عصمت خاص گروه خاصی است. مرحله دوم که این اخلاص بشری در بُعد امکان و توان بشری بالا می‌رود و به بالاترین قله اخلاص ممکن بشری در دوران این رسالت خاصه می‌رسد، البته دوران‌ها فرق می‌کند، این زمینه رسالت الهیه است با درجاتی که این رسالت الهیه دارد.

پس مرحله دوم مُخْلِص بودن است. آیاتی که در این باب است، بعضی از آیات بصورت عامه است و بعضی از آیات بصورت خاصه. بعضی از انبیاء، موسی، اسماعیل (ع)، محمد (ص)، آیاتی نصّ است بر این که خداوند این‌ها را اخلاص فرموده است که قصورها هم در بُعد بیانگری احکام خداوند، تلقی احکام خداوند، القاء احکام خداوند، عمل به احکام خداوند، تقصیر که هیچ، قصور هم به طور کلی با اخلاص از بین می‌رود.

اصولاً تقصیرها و قصورها برای آلوده بودن قلب است، فکر است، صدر است، روح است، عقل است، هر قدر این آلودگی‌ها از بین برود، ظلمت به کنار رود و مزید نور گردد، نوری که در اصل فطرت و عقل و قلب انسان و روح انسان وجود دارد، هر قدر ظلمات بیشتر بیرون برود با محاولات، با مساعی و جدّیت‌ها، نور تنهاتر می‌ماند

و خداوند افاضه «نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»^۱ می‌کند و هر قدر نورانیت انسان بیشتر باشد، تقصیر کمتر می‌گردد تا حدی که نورانیت بالاتر رود، قصور هم کمتر می‌شود. اما به طور کلی و صد درصد قصورها در دید حقایق ربانیه از بین برود، این عصمت بشری و اخلاص بشری کافی نیست، بلکه اخلاص ربانی لازم است که آن کوتاهی‌های مانده و آن کندی‌های مانده و آن نارسی‌های مانده را از بین ببرد، در بُعد عصمت رسالتی مطلق گردد، در بُعد ربوبیت کسی مطلق نمی‌شود، در بُعد عصمت رسالتی مطلق گردد.

از جمله آیاتی که در بُعد دوم اخلاص است که اخلاص ربانی است، در سوره مبارکه یوسف راجع به یوسف (س)، آیه ۲۴ که دیروز خواندیم و امروز تکرار می‌کنیم: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ» این چه زمانی است؟ قبل از زندان است، وقتی که یوسف در خانه زلیخا و عزیز است، در آن موقع است. در آغاز بلوغ حُلُم، وقتی که زلیخا می‌تواند از یوسف استفاده جنسی کند و حالت جنسی یوسف هم رسیده است، این قبل از سجن است و قبل از مراحل بعدی است، پس چطور شما می‌گویید وقتی که به سجن رفت «قَالَ... اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»^۲ می‌گویید خدا را فراموش کرده است؟ او مُخْلِص است، فراموش کردن خدا تصرف شیطان است، او مُخْلِص است «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ»، گناهان کوچک، گناهان بزرگ، در بُعد تقصیر، در بُعد قصور، اگر کسی عرق بخورد و نداند، عرق خورده ولو مقصر نیست، ولی این کار بدی است، اما معفو است. سوء، کل گناهان را و فحشاء، گناهان خاصه که گناهان بالاتر است، که تجاوزگر است، در بُعد اصل گناه بودن و در بُعد تجاوز به دیگران، این فحشاء است که سوئی است که فحشاء است. خوب چرا این گونه است؟ چرا «هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى»؟ مگر این برهان ربّ چه بود؟ و معلوم است که برای چه بود، برای «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ» بود، اما این برهان ربّ چه بود؟ «إِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۳ در چه زمانی فرمود؟ در آغاز بلوغ حُلُم.

وقتی که یوسف (ع) از بندگان مُخْلِص است نه مُخْلِص که خداوند او را پاک کرده است، بعد از پاکی که در بُعد سعی و کوشش بشری در بالاترین قلّه عصمت

۱. نور، آیه ۳۵.

۲. یوسف، آیه ۴۲.

۳. همان، آیه ۲۴.

بشری، در آن مقدار که زمان رسالت یوسف است، انجام داده، آن ته مانده‌ها، آن کندی‌ها، آن نارسایی‌ها که در بُعد تقصیر نیست، در بُعد قصور است، اگر تقصیر باشد که مخلص نیست، مخلص به تمام معنا مخلص یعنی از امر ربّ تخلف نکند، تقصیر نیست، پس بعد از مخلص، مخلص است که مرحله دوم خطا از بین می‌رود که قصور در گناه، قصور در موضوعاتی که حرام است، قصور در چیزهایی که محرّم است «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ». این یک آیه.

در سوره حجر (سوره ۱۳)، آیه ۴۰: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» کاری نداریم که نسبت اغواء به خدا داده است چه معنایی دارد، این بحثی است در جای خودش. «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». اغواء در این جا چیست؟ آیا اغواء شیطان در انحصار اغواء صد درصد است، ملحد کند، مشرک کند؟ اغواء یک درصد هم اغواء است، مگر گناهان کوچک از طریق رحمان است؟ از طریق شیطان است، حالت سومی ندارد. بنابراین این جا «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» درست است، اغواء شیطان بدترین اغواء است، ولیکن شیطان تمام مراحل اغواء را فعالیت می‌کند، جدّیت می‌کند که در فرزندان آدم ایجاد کند، با شیطنت‌های گوناگونی که دارد، «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^۱ آن جا نمی‌توانم بروم. این یک سگ هرزه‌ای است و پاسبان است، بر در دربار الهی ایستاده است و در شیطنت‌ها ایستادگی دارد، اما کسانی که فریب می‌خورند، آن‌ها هستند که نمی‌گذارد که راه را بروند، یا اشتباهی می‌روند یا از اول منحرف می‌گردند، اما کسانی که خداوند آن‌ها را اخلاص فرموده است بعد از این که خودشان خویشتن را اخلاص کرده‌اند، شیطان دیگر راه ندارد، نه شیطان درون و نه شیطان برون. شیطان درون که رسول الله (ص) فرمود: «شیطانی أسلم بیدی»،^۲ نفس اماره من تسلیم در برابر عقل محمدی و عقل وحی (ص) است، شیطان و مسلمان است، اما عقل ما غیر مسلمان است، عقل منحرف، عقل گمراه، عقل معقول به طوع الهوی، «انارة العقل مکسوفاً بطوع الهوی»،^۳ شیطان او، نفس اماره او، هوس او، جهت طبیعی او، مهار است به

۱. حجر، آیات ۳۹ و ۴۰.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۵.

عقلی که مستند به وحی است، اول عقل محمدی در حال اخلاص، دوم عقل رسالتی در حال مُخْلِص.

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»، عباد مُخْلِصِينَ چه کسانی هستند؟ مگر رسل و انبیاء نیستند که در درجه اولای از معرفت و عبودیت و تقوا هستند؟ آن‌ها مُخْلِص هستند دیگر، اگر آن‌ها مُخْلِص نباشند، پایین‌ترها مُخْلِص هستند؟! این هم «قال هذا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»^۱ که بحث دیگری است.

در سوره مریم، آیه ۵۱. ای کاش کتاب ما همیشه قرآن بود، کتاب‌های دیگر را کنار می‌گذاشتیم، رودخانه قم را از این کتاب‌ها پر می‌کردیم، کتاب ما قرآن بود تا انسان می‌شدیم، اهل معرفه الله و عباده الله، تقوی الله می‌شدیم که اگر کسی از شما مسئله‌ای و مطلبی سؤال کند، قرآن باز کنید، می‌گویند این بی‌سواد است، بگذارید همه بی‌سواد باشیم. به قول مرحوم آیت الله کاشانی، سواد، سواد قلب است، یعنی سیاهی دل نداریم ان‌شاءالله، چون قرآن نور ایجاد می‌کند. آیه ۵۱: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۲. خوب دو «كان» است، یکی «كانَ مُخْلِصًا»، ولی در کان اول، کان دوم در دو بُعد «رَسُولًا نَبِيًّا» موجود است. چون مُخْلِص بودن مراتبی دارد؛ یک مُخْلِص است در باب نبوت، یکی در باب رسالت، یکی در باب نبوت، مرحله بالاتر ولایت عزم است و بالاتر از همه رسول الله، خاتم النبیین (ص). این‌جا می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا» از چه زمانی؟ موسای رسول.

آیاتی که مقام مخلص بودن، مقام مصطفی بودن، منتجب بودن، منتخب بودن، رسول بودن، نبی بودن، هادی بودن، مُطاع بودن را که در یک جمله مقام عصمت ربانیه است، در سه بعد تلقی وحی و القاء وحی و عمل به وحی، قبل از رسالت را کاری ندارد، البته بعضی قبل از رسالت هم می‌توانند، بعضی بله، ولكن به وجه عام، به عنوان یک قاعده و ضابطه عامه، آیا پیامبر قبل از پیامبری هم پیامبر است؟ نه، آیا قبل از پیامبری هم عصمت است؟ نه، قاعده کلیه نیست، البته برای بعضی هست، اما برای بعضی نیست. بنابراین در آدم گیر نکنید که بحث بعدی ما است، راجع آدم (ع) که صریح آیات است که ایشان قبل از رسالت گناه کردند و البته گناه هم بخشیده

۱. حجر، آیه ۴۱.

۲. مریم، آیه ۵۱.

شد، توبه کرد. در این جا ما گیر نمی‌کنیم، مگر این که آنچه در فکر ما آمده که انبیاء از وقتی نطفه آن‌ها منعقد می‌شود، معصوم هستند تا وقتی که می‌میرند، این حرف را از کجا آوردید؟ ما این مطالب را باید اخذ از کتاب الله بکنیم.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» کدام موسی؟ موسی بن عمران؟ نه، موسی الرسول، «إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» که نبوت بالاتر از رسالت است، از آیاتی که استدلال کردیم همین آیه است. در سوره صافات، آیه ۴۰، این جا در آیه قبلی می‌فرماید: «وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱ به حساب عمل جزاء است، به حساب نیت نیست، چه عمل قلب باشد که عقیده است و چه عمل جوارح باشد که سلب و ایجاب واجب و حرام جوارح است، اما برای نیت نه، این در مقابل نیت است. «وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» عمل القلب که عمل درونی است و عمل الجوارح که عمل برونی است، نیت عمل نیست، نیت، نیت عمل است، اما عقیده خود عمل قلب است و عمل خارجی، خود عمل خارجی است.

آیه ۳۹ و ۴۰ «وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»، اما چگونه؟ ببینید. «وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»، نسبت به گناه به مقدار گناه، بیشتر نیست، احیاناً کمتر است به توبه و شفاعت و امثال آن. اما نسبت به طاعت‌ها، آیات متعدده‌ای داریم که خداوند متعال، «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»^۲، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا»^۳، حداقل، «عَشْرُ مِثَالِهَا» حداقل است، ولكن «عَشْرُ مِثَالِهَا» هم بر محور «مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» است، به غیر حساب نیست. یک مرتبه است که به مقدار عمل خیر جزاء می‌دهد، قاعده عدالت این است، ولی خداوند قاعده فضل دارد؛ یعنی بیشتر و بیشتر هم دو نوع است؛ یک مرتبه بیشتر از عمل جزاء است بر معیار عمل، ده برابر، بیست برابر، صد برابر، یک مرتبه خیر، اصلاً معیار عمل کنار می‌رود، آن قدر این شخص متبلور است در معرفه الله و تقوی الله و سالک فی سبیل الله که هیچ چیز جز سلوک فی سبیل الله ندارد، این جا حساب کنار می‌رود، چطور؟ «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»^۴ عباد الله المخلصین نه، «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» که مقررین هستند و صالحین هستند، جزای خیر آن‌ها حساب ندارد، به حساب عمل نیست، یا چون عمل، عملی است که

۱. صافات، آیه ۳۹.

۲. غافر، آیه ۴۰.

۳. انعام، آیه ۱۶۰.

۴. صافات، آیه ۴۰.

ثواب آن بی حد است، یا نه به اندازه‌ای معرفت این‌ها بالا است و عبودیت و تقوای این‌ها بالا است که به حساب عمل، ده برابر، صد برابر، هزار برابر، خیر، بی‌نهایت برابر، «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ»!

- معنای آن آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» چیست؟

- «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» بله، آن هم تأیید می‌کند. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ *

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»^۲، منتها اصحاب یمن دو دسته هستند: یک اصحاب یمنی که مُخْلِصِينَ هستند، یکی اصحاب الیمین که مُخْلِصِينَ هستند، در مُخْلِصِينَ به حساب عمل نیست، همین‌طور بی‌نهایت است، ولی در مُخْلِصِينَ به حساب عمل است، ولی زیادتر، به آن مقدار نیست.

- مُخْلِصِينَ که شما فرمودید، باید شهود اعمال هم باشند؟

- حتماً.

- ولی در این‌جا عبارت بعد می‌فرماید که این مُخْلِصِينَ که در این‌جا است،

شهادی بر اعمال نیستند.

- چطور؟

- عبارت بعد می‌گوید: «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ

الْمُصَدِّقِينَ * أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ * قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُّطَّلِعُونَ *

فَاطَّلَعَ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ»^۳.

- این برای مُخْلِصِينَ نیست.

- قدر این مسلم است که شهادی اعمال قبل از مُخْلِصِينَ هستند.

- «فَاطَّلَعَ فَرَأَاهُ» «اطَّلَعَ» یعنی چه؟ «اطَّلَعَ» به معنای اطلاع فارسی نیست، اطلاع

عربی است، به معنای بالا رفتن و دیدن است، نه این‌که فهمید.

- می‌فهمم، دارم سؤال می‌کنم.

- «فَاطَّلَعَ» یعنی چه؟ «فَاطَّلَعَ» اطلاع به معنی علم نیست که علم پیدا کرد. دیدن

است، بالا رفتن و دیدن. این‌جا است که فقهای غیر عرب در فقه هم اشتباه می‌کنند،

فقهای عربی حساب دیگری دارد. «اطَّلَعَ» مطلع شدن فارسی نیست، «عَلِمَ».

۱. همان، آیات ۴۰ و ۴۱.

۲. مدثر، آیات ۳۸ و ۳۹.

۳. صافات، آیات ۵۱ تا ۵۵.

- به هر معنایی باشد، منظور این است که این اطلاعی از چیزی نداشته، یعنی خبری از احوالات نداشته است.

- باز برگشتیم! معنی «فَاطَّلَعَ»، «عَلِمَ» نیست، یعنی دید. یک مرتبه انسان چیزی را می‌داند و ندیده، این‌ها می‌دانستند و شهادت دادند و ندیدند، اما «فَاطَّلَعَ» یعنی آنچه را می‌دانست دید.

- بعد از آن در این جا سؤال می‌کند: «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ» این نمی‌داند، یعنی اصلاً به آن علم ندارد.

- نسبت به این که مُخْلِصِينَ هستند همان که عرض کردم، اما نسبت به این که مُخْلِصِينَ نیستند که همین طور است که می‌فرمایید، درست است، اما ایشان شهادی اعمال را فرمودند.

- مخلصین باید شهادی اعمال هم باشند.

- حتماً، شکی ندارد، یعنی شهادی اعمال حتی پایین‌تر از مُخْلِصِينَ هم احیاناً هستند. حالا ما آیه را دوباره عرض می‌کنیم، ببینید. سوره صافات آیه ۴۰ بود: «أُوَلِّكَ لَهُ لَمٌ رِّزْقٌ مَّعْلُومٌ * فَوَاكِهِ وَهُمْ مُكْرَمُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ * بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ * وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ * كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ الْكَانُورُ * فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ». چه کسی؟ مُخْلِصِينَ نیست، این مربوط است به کسانی که ملحد بودند و مشرک بودند، آیات بعد را ملاحظه کنید. «فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا * أَءِذَا مِتْنَا» ببینید شک دارد.

- منظور اهل بهشت است دیگر، مُخْلِصِينَ در بهشت هستند.

- «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ» بعد می‌فهمیم «منهم» چه کسی است. «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِذَا مِتْنَا لَمَدِينُونَ * قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ * فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ * قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ * وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ»^۲، این‌ها چه کسانی هستند؟

۱. همان، آیات ۴۱ تا ۵۰.

۲. همان، آیات ۵۱ تا ۵۷.

«لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ» چه کسانی هستند؟ این‌ها اهل جحیم هستند، اهل عذاب هستند دیگر.

- می‌گوید اگر این نبود، من هم از آن‌ها بودم، «لَوْ لَا نِعْمَةٌ رَبِّي»، اگر نعمت پروردگارم نبود، من از آن گروه بودم.

- ولی مُخْلِصِينَ نیستند، «لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ». البته مقداری حق دارید، من هم مقداری حق دارم، بحث بعدی، فعلاً در مُخْلِصِينَ داریم بحث می‌کنیم. اما آیا شهود اعمال کلاً هستند یا نه، این بحث دیگری است که در لواحق بحث نبوت خواهد آمد، عرض می‌کنیم.

سوره ص، آیه ۴۶ و ۴۸. این‌جا در آیات قبلی گروهی از انبیاء ذکر شده‌اند، خیلی زیاد، داود و سلیمان و ابراهیم و یوسف و غیره. «وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي»^۱ انبیاء اولوالعزم، غیر از اولوالعزم، رسل، انبیاء و غیره، همه را ذکر کرده است. پس مجموعه انبیاء در این‌جا حساب دارند «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»^۲، آن خالصه چیست؟ «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ» یعنی بحالهِ خالصة، عقیده خالصة، عملیهِ خالصة، عبودیهِ خالصة، معرفهِ خالصة، فطره خالصة، همه آن جهاتی که به سوی ربّ سلوک می‌تواند داشته باشد، این‌ها را از کدورات و از غبارها خالص کردیم، چه کسی؟ بعد از این‌که خود خالص کردند، خدا هم خالص فرمود، «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ * وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ * هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَّآبٍ»^۳ الی آخر که این هم مرحله اخلاص در این‌جا است.

ما از آیات مُخْلِص، ابعاد را در نظر بگیریم، کسی که از طرف خداوند مأموریت پیدا می‌کند که داعی الی الله باشد، وضع این چند بعد دارد: یک بُعد شخصی دارد، یک بُعد رسالتی دارد، ما در بُعد شخصی فعلاً بحث نمی‌کنیم، چون امتیازیاتی در بُعد شخصی هست، واجباتی بر رسول احیاناً هست که بر امت نیست، محرّماتی علی الرسول است که بر امت نیست، آن بُعد شخصی را نه. بُعد رسالتی، در بُعد رسالتی آنچه که ضرورت است عقلاً و کتاباً و سنتاً این است که این‌ها در تلقی وحی و القاء

۱. ص، آیه ۴۵.

۲. همان، آیه ۴۶.

۳. همان، آیات ۴۶ تا ۴۹.

وحی و عمل به وحی، در بُعد رسالتی که هر سه بُعد رسالتی دارد، این‌ها خطا و اشتباه نباید داشته باشند.

خطا و اشتباه دو نوع است: یک خطای عن تقصیر است و یک خطای عن قصور، پله اول خطای عن تقصیر است، خطای عن تقصیر در بُعد مُخْلِص بودن رفت، فقط خطای عن قصور می‌ماند. خطای عن قصور هم دو وجهه دارد، یک خطای عن قصور می‌کند، قاصر است که موضوع حکم را ندانست، قاصر است که حکم را ندانست، قاصر است که حکم را فراموش کرد، قاصر است که حکم را ایصال نکرد، در بُعد رسالتی نیست، در بعد احکامی است. یکی این که خیر، قصور به این معنا که احکام را می‌داند، بعضی اوقات کوتاهی دارد برای این که تثبیت ربّ احیاناً شامل حال او نمی‌شود، «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرَكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»^۱.

آنچه در این بین مسلّم است این است که رسول، قول او و تقریر او و عمل او، هر سه حجت هستند، برای این که این هر سه فرستنده وحی هستند، چون قلب رسول که محور است از برای هر سه بُعد، از برای قول او و از برای عمل او و از برای تقریر او، این قلب او دستگاه گیرنده وحی است که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»^۲.

آن بُعد بعدی را باید صحبت کنیم، بسیار مهم است، البته این هم خیلی مهم است، ولی بُعد بعدی که بعضی اوقات خدا انبیاء را رها می‌کند، یک کاری می‌کنند، گناه هم نیست، ولی یک قصوری حاصل می‌شود، آن چه؟ این برای بُعد بعدی است که باید صحبت کنیم. این برای اثبات این است که این‌ها خدا نیستند و ضرری هم به جایی ندارد.

ولی مطلبی که حالا داریم بحث می‌کنیم، در تبلیغ احکام که بعد از تلقی وحی است و بعد از تطبیق و عمل کردن به وحی است، در بیان احکام و بلاغ احکام، این‌ها نه تقصیر دارند، نه قصور دارند، نه عمد دارند، نه خطا دارند، نه سهو دارند، نه نسیان دارند، هر کدام از این‌ها باشد، نقصان در مُخْلِص بودن این‌ها است، نقصان در مجتبی و منتخب بودن این‌ها است، نقصان در اصطفاء ربانی است، نقصان در بعث ربانی است و در ارسال ربانی است، نقصان در این است که آیاتی که می‌فرماید:

۱. اسراء، آیه ۷۴.

۲. شعراء، آیات ۱۹۳ تا ۱۹۵.

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱، «أَطِيعُوا اللَّهَ» مطلق است، «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» هم باید مطلق باشد. می‌شود خداوند طاعت مطلقه بدهد به رسول که خطا هم می‌کند، ولو قصوراً؟ یعنی شما را به خطا انداختن. اگر خداوند متعال امر کرد که ما از رسول پیروی کنیم، ولی این رسول بعضی اوقات خطا می‌کند، سهو می‌کند، نسیان می‌کند در بُعد رسالت، پس امر کرده است که ما به خطا بیفتیم، واجب است ما به خطا بیفتیم، ولو درصد این به خطا افتادن، کم باشد. پس مطاع بودن مطلق این است، فلذا «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، اولی الامر هم علماء نیستند، «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» کسانی هستند که والی امور مسلمین هستند بعد از رسول، همان‌طور که رسول بود، همان‌طور که رسول من قِبَلِ اللَّهِ، به وحی الکتاب و وحی السنّة، والی امور مسلمین بود به این معنا که هر چه می‌گفت و هر چه می‌کرد و هر چه سکوت می‌کرد، تمام حجّت بود و در آن نه تقصیر بود، نه قصور بود، نه خَطَأً بود، نه نسیان بود، نه سهو بود، نه اشتباه بود، ائمه اهل بیت (ع) این چنین هستند، از آیاتی که استدلال می‌شود همین است. اما علمای امت، هر قدر هم صد میلیون شیخ انصاری را روی هم بگذاریم، باز اشتباه هست، علامه حلّی، باز اشتباه هست، نمی‌توانند ولایت مطلقه داشته باشند، ولایت مطلقه برای کسی است که علم او مطلق است، تقوای او مطلق است، تقصیر که ندارد هیچ، قصوری هم ندارد، در میان ما که تقصیر هم هست، اگر تقصیر هم نباشد، قصور هست و نمی‌شود ما جلوی قصور را بدون عصمت ربانیه که اخلاص ربانی است و اصطفاء ربانی است، هرگز نمی‌توانیم بگیریم.

این مرحله عصمت انبیاء (ع) در بعد اول، در بعد ثانی باید بحث کنیم که در آیاتی که احیاناً به آن‌ها استدلال می‌شود یا مثلاً توجیه می‌کنند، تأویل می‌کنند، یا سنّی‌ها آن طور دیگر می‌کنند که انبیاء را احیاناً معصوم نمی‌دانند، حتی از گناه معصوم نمی‌دانند، این مربوط به بحث بعدی است.

انبیائی که در قرآن شریف ذکر شده‌اند، ۲۵ یا ۲۶ نفر هستند. البته من بیست و ششمین را پیدا نکردم، پیدا خواهیم کرد. تا این جا انبیائی که در قرآن شریف فعلاً مورد بحث قرار می‌گیرند، انبیاء اولوالعزم هستند طبعاً، از نوح تا خاتم النبیین (ص)، این‌ها مورد بحث محوری و بحث اصلی هستند که مقام عصمت آن‌ها، بالاترین مقام

۱. نساء، آیه ۵۹.

عصمت است و اگر انسان خیال کرد که در آیاتی گفته شده این‌ها گناهی و تخلفی کرده‌اند، این‌ها باید که مورد بحث قرار بگیرد.

آدم را اول ذکر می‌کنیم، ایشان نه از اولوالعزم هستند، نه از انبیاء به معنای نبوت هستند، رسالت ایشان هم با آیاتی بدون لفظ رسالت و بدون لفظ نبوت و به لفظ اصطفاء «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ»^۱ اثبات می‌شود. راجع به آدم آیاتی است بر اثبات رسالت ایشان که در ادنی مراحل رسالت است، مطلب معلوم است، وقتی که رسالت ایشان ثابت شد، بنابراین کل ادله‌ای که عصمت رسل را در بُعد تلقی وحی و عمل به وحی و القاء وحی ثابت کرده است که نه تقصیر دارند و نه قصور دارند، در این سه مرحله، شامل آدم (ع) خواهد شد.

بحثی که ما فردا داریم که چهارشنبه است، مربوط به آدم (ع) در چند بُعد خواهد بود. بعد اول اثبات رسالت آدم بر محور آیات، بُعد دوم آیاتی که انسان بدون دقت از آن‌ها این‌طور گمان می‌کند که ایشان عصیان کرد بعد از نبوت، و حال آن‌که عصیان بر حسب آیات، قبل از رسالت است، ما اشتباه می‌کنیم می‌گوییم نبوت. نبوت، قبل از رسالت است. ما تعداد آیاتی که جناب آدم (ع) و بعد نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم النبیین در قرآن ذکر شده‌اند، تعداد آیات را اولاً عرض کنیم، آدم ۲۵ مرتبه در قرآن شریف ذکر شده، نوح ۴۳ مرتبه، ابراهیم ۶۹ مرتبه، موسی ۱۳۶ مرتبه، عیسی به لفظ عیسی ۲۵ مرتبه و به لفظ المسیح ابن مریم یازده مرتبه که ۳۶ مرتبه است، عیسی ۳۶ مرتبه در قرآن ذکر شده است، ولکن موسی ۱۳۶ مرتبه، همه این‌ها حساب دارد و ابراهیم ۶۹ مرتبه و جناب نوح ۴۳ مرتبه، آدم ۲۵ مرتبه، این‌ها آیاتی است که این انبیاء را ذکر کرده، البته مرحله دوم انبیاء و یا رسل دیگر است که نسبت به آن‌ها مقاماتی ایجابی است و احیاناً در بعضی از آیات انسان خیال می‌کند که مقامات سلبی هم نسبت به آن‌ها است.

نسبت به آدم، نسبت به آدم اولی مطلبی که ما داریم این است که ایشان رسول بوده‌اند، آیاتی که این مطلب را ثابت می‌کند یکی آیات اصطفاء است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ»^۲. اصطفاء مقام رسالت است، بله مُخْلِص نداریم، ولکن یکی از این آیاتی که

۱. آل عمران، آیه ۳۳.

۲. آل عمران، آیات ۳۳ و ۳۴.

دلیل بر عصمت است باشد، این کافی است و هم‌چنین آیاتی که «إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»،^۱ «إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲، دو آیه است. وقتی که آدم و حوّا را خداوند از جَنّت اهباط کرد، خطاب هم به این‌ها است، مکلفین آدم و حوّا هستند و جانّ که مکلف هستند و شیطان که او هم مکلف است، کاری به او نداریم. در این‌جا خداوند در این بین آدم را اصطفاء کرد، اصطفاء به رسالت است طبعاً، پس هدایت خاصه الهیه که هدایت رسالتی است، طبعاً برای آدم خواهد بود. پس هدایت رسالتی برای آدم، اصطفاء برای آدم و شریعت به آن وضعی که عرض کردیم که منافات با اولوالعزم نبودن ندارد، این برای آدم (ع) است.

ولکن برای آدم (ع) یک مواصفاتی در قرآن شریف است از جمله «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» صحبت قبل از رسالت است «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳ الی آخر، این بحث مفصلی است که شاید اشاراتی که شامل تمام مطالب باشد، بکنیم و در این‌جا لازم است. آقایان مطالعه بکنید، جلد اول در آیاتی که مربوط به خلافت آدم (ع) است.

- تعلیم اسماء، مگر تعلیم رسالتی نیست؟

- اگر تعلیم رسالتی بود که آن وقت رسول بود، رسالت بعد از تعلیم است «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ اجْتَبَاهُ»^۴ به هر حال دلیل نمی‌شود. عرض کردیم این را باید بحث کنیم، بحث خیلی مهم است، از مهم‌ترین بحث‌هایی است که در نقطه اولای تکلیف بشر موجود و نسل موجود باید که بحث کنیم. این یک آیه.

این یک قسم از آیات که مقام ایشان را ثابت می‌کند و آیاتی که اصطفاء را، هادی بودن را که معنی اصطفاء الهی و هادی بودن از طرف حق، رسالت الهی است ولو در بُعد اول، آن آیات هم مدح عمومی است نسبت به آدم، اما آیات دیگر چه؟ آیاتی داریم که «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»^۵ الی آخر. این مرحله اولی که عزم در استقرار بر انجام عهد الهی برای آدم نبود. «وَلَقَدْ عَهِدْنَا

۱. طه، آیه ۱۲۳.

۲. بقره، آیه ۳۸.

۳. همان، آیه ۳۱.

۴. طه، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲.

۵. طه، آیه ۱۱۵.

إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ» قبل از چه زمانی؟ قبل از هبوط، قبل از رسالت، قبل از این که مشعل هدایت را خداوند به دست او بدهد، وقتی در جنت بود، در این جا خداوند با آدم عهد کرد که در بُعد عهد الهی آیات متعدده‌ای است در سوره بقره و در سوره طه و در سوره‌های اعراف و غیر، این را ما باید مقداری بحث کنیم. این یک.

دوم این آیه‌ای که تنصیص می‌کند بر عصیان آدم (ع)، این هم بُعد دوم. بُعد سوم، آیه سوره مبارکه اعراف است، در آیه سوره مبارکه اعراف که این جا مستمسک مسیحین شده، یک کتابی است که جمعیه الهدی الامریکیّه نوشته‌اند که اسم آن کتاب الهدی است و در کتاب‌های حداد، بسیار نمودار است حرف‌هایی که از آنجا نقل می‌کند، از جمله اعتراضاتی که بر ما دارند، این را من عرض می‌کنم، بعد آیات را از فردا صحبت می‌کنیم.

اینها راجع به آدم چه حرف‌هایی دارند؟ مخصوصاً مسیحین، خلاصه حرف آن‌ها این است، می‌گویند آدم جدّ ما عصیان کرد، عصیان او را قبول کردند، ولکن عصیان او به توبه نرسید و عصیان او پذیرفته نشد که توبه بشود، و چون آدم، جدّ اول ما عصیان کرد، پس فرزندان او ذاتی العصیان هستند، حرف را ملاحظه کنید، مسیحی‌ها می‌گویند. این را در عقائدنا مفصل بحث کردیم، آقایان هر کدام عقائدنا را پیدا کردید بیاورید، لازم داریم، عقائدنا را از هر جا پیدا کردید بیاورید. البته ما با تفتیش آیات مطلب را به دست می‌آوریم و با تفتیش مطالبی که در الفرقان داریم، ولی این کتاب را مخصوصاً از آقایان استدعا می‌کنم که به دست بیاورند.

- طلبه‌ها هر روز به ما می‌گویند چرا عقائدنا را چاپ نمی‌کنید؟

- یکی از چیزهایی که دست ما نمی‌رسد همین است که ما کل کتاب‌ها را بتوانیم چاپ کنیم، در حیات ما نشود، بعد از فوت ان‌شاءالله چاپ خواهد شد، البته ان‌شاءالله به فوت نمی‌خورد.

عقیده این‌ها این است، می‌گویند آدم چون عصیان کرد، بنابراین فرزندان آدم ذاتی العصیان هستند، یعنی عصیان در این‌ها از بین نمی‌رود. می‌گوییم اولاً، و ثانیاً گنه کرد در بلخ آهنگری، به شوشتر زدند گردن مسگری. اگر آدم عصیان کرد اولاً توبه کرد و خدا پذیرفت، فرض کنید توبه نکرد و خدا نپذیرفت، فرزندان او چرا؟ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۱. چرا ذاتی العصیان؟ اولاً عصیان یک امر عارضی است، برطرف

۱. انعام، آیه ۱۶۴.

شدن آن هم امر عارضی است، ذاتی العصیان در صورتی است که خداوند او را عاصی خلق کرده، همان‌طور که وجود آدم را تکوین کرده است، بالا‌ضطرار عصیان را تکوین کند، این می‌شود ذاتی العصیان، شما مسیحی‌ها لغت هم بلد نیستید بگویید؟ همه این‌ها هم می‌گویند، می‌گویند آدم چون عصیان کرد، پس ذاتی العصیان است. این غلط اول. دوم، پس فرزندان او عاصی، غلط دوم. سوم، پس فرزندان ذاتی العصیان، غلط سوم. چهارم، حالا که فرزندان آدم ذاتی العصیان هستند، خدا دید که این عصیان ذاتی نمی‌شود از بین برود، باید چه کند؟ باید فرزند مخصوص خود را به لعنت بفرستد تا به وسیله لعنت شدن، عذاب جهنم را ببیند، تا به این وسیله عصیان ذاتی از بین برود، چه شد؟ غلط اندر غلط اندر غلط.

اولاً اگر خدا بخواهد گناه را ببخشد، روی حساب که می‌بخشد، دیگر نباید خودکشی کند یا فرزندکشی کند، ثانیاً فرزند خود را تقدیم کرد که این پر از گناه شود به حساب گناهان بندگان و بعداً دارد که نالصلیب، صلب و لعن لأجلنا» این را پولس دارد و دیگران از ائمه مسیحیت دارند که جناب مسیح مصلوب شد، زان رو که در کتاب نوشته شده است: «آنکه بر دار آویخته شود، ملعون خدا است» در تورات آمده است، ولی این‌طور نیست. پولس اشتباه نقل کرده، در تورات دارد که در میان یهود، کسانی که خیلی می‌خواستند ملعون باشند و عذاب آن‌ها بالا باشد، وقتی این‌ها را دار می‌زدند، سه روز نگاه می‌داشتند، خوب این چه ربطی به حرف پولس دارد؟ پولس می‌گوید که آن که بر دار آویخته شود، ملعون خدا است، هر کس می‌خواهد باشد، چه به گناه باشد، چه به ثواب.

حالا، چون ملعون خدا است، عیسی به دار آویخته شد و ملعون خدا شد «و بلعنته»، با ملعونیتی که معاذ الله مسیح حاصل کرد، «اخذ جمیع لعنات الناس»، تمام لعنت‌هایی که در اثر ترک واجبات شریعت و فعل محرّمات شریعت است، تمام لعنت‌ها را به جان خود خرید، حالا که به جان خود خرید، عذاب دارد دیگر، و لذا سه روز در دار الاموات بود، سه روز پنجشنبه و جمعه و شنبه، چون می‌گویند پنجشنبه به دار آویخته شد. سه روز در دار الاموات بود، بعد از سه روز از دار الاموات بیرون آمد، مستقیم به جهنم رفت که با جسد خود، مزه لعنت و عصیانی را که از امت جمع کرده بود، بکشد و لذا هر کس به ابن الله بودن و تثلیث مسیح، عقیده داشته باشد، هر گناهی کند، جای او بهشت است، هر حرامی را انجام بدهد و هر واجبی را ترک کند، جای او بهشت است و لذا بهشت رفتن مسیحی خیلی آسان است.

و این هم که در آورده‌اند که خوری می‌فروشند، نمی‌فروشند، نه، اصلاً عقیده داشته باشی کافی است، حالا این خوری‌ها برای این که جیبی دوختند، پول بگیرند، جهنم را بفروشند، بهشت را بخرند که در زمان ناپلئون، گفتند که همه کشیش‌ها را در دریا ریخت و غرق کرد، یکی را گذاشت، گفت خوب، جنابعالی می‌شود که تمام جهنم را به من بفروشی؟ من می‌خواهم تمام جهنم را بخرم که کسی به جهنم نرود. بالاخره بنا شد که بفروشد، جهنم را خرید، بعد اعلام کرد که جهنم مال من است، اجازه نمی‌دهم که احدی به جهنم برود، همه در بهشت هستید. بنابراین این کاسه و کوزه کشیش‌ها شکست و از بین رفت. این خرافات را، آن قدر خرافات است که مغز انسان درد می‌گیرد، البته از این خرافات در سنّی هست، در شیعه هست، ولی آن خرافاتی که در میان مسیحیان است و تراوش کرده و نشت کرده است در میان سنّی آمده، شیعه آمده، زیاد است.

این یک عقیده‌ای است که این‌ها دارند، آن وقت بعد وارو می‌زنند، می‌گویند که عقیده ما بد نیست، می‌گوییم آدم عصیان کرد، بچه‌های او ذاتی العصیان هستند و برای این که این عصیان ذاتی بچه‌های او از بین برود، مسیح تمام لعنت‌ها را به خود گرفت و خود معذب شد که به یک اسقفی گفتم شما روز یک‌شنبه‌ها را باید عزا بگیرید، چون پیغمبر شما به جهنم رفته است، شما دارید عید می‌گیرید، باید عزا بگیرید، چون به جهنم رفته است. بعد به ما اعتراض می‌کنند، می‌گویند قرآن که بدتر از این است، قرآن آدم را مشرک می‌داند، در سوره مبارکه اعراف، آیه‌ای است که کل مفسرین در آن مانده‌اند، مگر مرحوم علامه بزرگوار، استادنا الاعظم فی التفسیر، علامه طباطبایی (رض)، ایشان مقدار زیادی روی این آیه کار کردند و بحث فرمودند، ما هم دنبال آن رفته‌ایم یک مقداری فرض کنید که این طرف و آن طرف‌تر، و نه این که به آیه تحمیل کنیم. می‌گویند که این آیه دلالت می‌کند بر این که جناب آدم بعد از رسالت مشرک بوده، پس شما مسلمان‌ها که در کتاب اصلی شما قرآن، آدم بعد از رسالت مشرک بوده است، چه حرفی به ما دارید که ما می‌گوییم آدم عصیان کرد، بعد فرزندان ذاتی العصیان هستند و غیره.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».